

نمایش و مدل سازی

س — نمایش چیست؟

ج — نمایش نمایش است. مدلی از واقعیت حاوی جوهر واقعیت و نه خود واقعیت. همان طور که هنر به طور کلی چنین است. اما در تئاتر از موقعیت های نمونه مدل سازی می شود و این مدل ساخته شده، توسط هنرمندان، در حضور تماشاگران کامل و عرضه شده و در همان حال محک می خورد.

هر یک از هنرها به موقعیت ها و رفتارها از زاویه ای نگاه می کنند. تئاتر نگاهی همه جانبه تر و اجتماعی تر به نمونه ها دارد. نمونه هایی که گاه مضامین اساسی جهان را در بردارند و گاه مضامینی شخصی.

نمایش مانند هر اثر هنری دیگری حتماً نگاهی فلسفی به دنیا دارد. و از یک ساختار فکری و سیستم فلسفی منسجم زاییده می شود. نمایش در همان حال که جزئیاتی را نمایش می دهد، گاه از جزء دور شده، رابطه ها، کل، علت ها و حالت ها را نشان می دهد.

لازم نیست انتقال واقعیت به صحنه نمایش یک به یک و خطی باشد. می توان هر یک از عوامل نمایش را با نماد مشخص کرد. حرکات می توانند واقعی

نباشند بلکه دلالت بر واقعیت‌هایی کنند. اشیاء هم همین‌طور. در تئاتر می‌توان زمان را باز کرد و یا فشرد. می‌توان برخی از انسان‌ها یا عوامل صحنه را با بزرگنمایی نشان داد. در تئاتر می‌توان لحظه‌ها و نکاتی را جمع به واقعیت را چنانچه ارتباط با مضمون نداشته باشند، حذف نمود. در تئاتر می‌توان به وحدت زمان و مکان پابند بود یا نبود.

تصاویر تئاتری می‌توانند غیر واقعی اما حقیقی باشند. منطق تئاتر با منطق زندگی عادی تفاوت دارد. برای نشان دادن حقیقت چه بسا واقعیت‌های متعدد در زمان‌ها و مکان‌های مختلف روی هم بیفتند تا حقیقتی که در ورای آن‌هاست آشکار شود. و همه این امکانات برای آن است که حدس و گمانی استخراج شود. در تئاتر همه چیز و همه عوامل در خدمت ارائه کشفی است که حاصل نگاه نقادانه به یک موقعیت نمونه و یک سری رفتارهای نمونه است.

مهم‌ترین چیزی که باید به زیباترین و کامل‌ترین شکل به نمایش درآید، معنا یا کشفی است که نویسنده، کارگردان و جمع هنرمندان، همه با هم بدان نایل شده‌اند، یعنی جوهر واقعیت. همه فرم‌های نمایشی، عوامل صحنه و تکنیک‌های تئاتری باید در خدمت هر چه روشن‌تر و زیباتر ارائه کردن این کشف و مضمون اساسی باشند.

این کشف زیبایی شناسانه، با نمایش نعل بالنعل واقعیت منتقل و عرضه نمی‌شود. زیرا واقعیت مثل زندگی در گذر است و چون همه با نگاه آشنا به آن نگاه می‌کنند، وضوح ندارد و عصاره‌اش را از دیده‌ها پنهان می‌کند. چه بسا برای هر کس وجهی از خود را بنمایاند. واقعیت بدون تفسیر است. یا به اشکال مختلف قابل تعبیر است. در باره یک واقعه تعابیر مختلف ارائه می‌شود. زندگی را همان‌گونه که هست نمایانند، نمایش نیست. نمایش چیزی پیش از زندگی واقعی است. بدون شک از زندگی واقعی مایه می‌گیرد، اما با تخیل و سیستم فکری سازندگان و خالقین آن کامل می‌شود و شکل هنری می‌گیرد. نمایش حتماً حاوی تفسیری از موقعیت‌ها و رفتارهایی است که به نمایش در می‌آید و توسط تماشاگران روح به آن دمیده می‌شود و سر ضرب در لحظه تولید محک

می خورد.

از آن جا که همه دست اندرکاران نمایش (هنرمندان و هنرپذیران) می دانند که در نمایش شرکت کرده اند، هزینه های سنگین برای هرچه بیش تر واقع نمایی (دکورهای گران قیمت و اتلاف وقت طلایی برای لحظه به لحظه نمایش دادن واقعیت) کاری بیهوده است. به همان اندازه، هر لحظه تذکر دادن که: این جا صحنه نمایش است نه عالم واقع، بیهوده است. زیرا تماشاگر خود بهتر از همه این را می داند.

س — به این ترتیب داستان، دکور، موزیک، سخن، لباس و ... در نمایش نقش برجسته ای ندارند. نه؟

ج — همه این عوامل مهم اند. اما نمایش هیچ یک از این ها نیست و بدون آن ها هم ممکن نیست. در نمایش ممکن است از همه عوامل و اجزا استفاده شود یا فقط از برخی از آن ها. نمایش می تواند یک صحنه داشته باشد یا چندین صحنه. می تواند از دکورهای واقعی یا نمادین استفاده کند. می تواند یک هنرپیشه داشته باشد یا چندین نفر. نمایش می تواند داستان داشته باشد یا نداشته باشد. (حتی اگر داشته باشد، هدفش داستانگویی نیست.) هدف نمایش ساخت و عرضه دکور، موزیک یا لباس نیست. یک اثر نمایشی یک مجموعه است با اجزائی که می تواند واقعی یا نمادین باشند؛ اما به هر حال این مجموعه با کمک و همراهی همه دست اندرکاران و با رهبری کارگردان با نظمی قابل درک، با ساختاری منسجم و زیبا در جهت یک مضمون روشن حرکت می کند. در نحوه حرکت، آن چه مربوط به تکنیک است از مجموعه هنرمندان سرچشمه می گیرد و آن چه مربوط به روح و احساس است، هم از هنرمندان و هم هنرپذیران.

وقتی در یک نمایش یکی از عوامل حذف می شود به معنای نقص ساختاری نیست. مثلاً در یک نمایش می توان سخن را حذف کرد، اما چنان نمایشی هم می تواند حرفی برای گفتن داشته باشد.

بدیهی است که منظور از حذف یکی از عوامل، حذف از روی فکر و از سر ایجاز

است و نه حذف از سر ناچاری. یعنی چنانچه به عاملی نیاز باشد و به علت کمبود امکانات و فقر حذف شود، طبعاً نقص به حساب می آید.

س - در یک نمایش آیا هنرمندان می توانند چیزی را نمایش دهند که معنا و مفهومش را دریافته اند؟ یا اصولاً معنا و مفهومی ندارد؟

ج - مضمون نمایش باید روشن باشد. اگر کشف زیبایی شناسانه بزرگ باشد، هنرمند حتماً سعی می کند تا با ساختاری سنجیده و زیبا هر چه روشن تر آن را بنمایاند. آثار گنگ و پیچ در پیچ که می خواهند هنرپذیر را ضربه فنی کنند، تا از درک مفهوم آن عاجز شود، غالباً با تلقین احساس عجز می خواهند او را به جایی بکشانند که فکر کند اثر حتماً حرف مهمی داشته که او نفهمیده. اگر اثری با یکی دو بار مرور و تعمق لااقل ذره ای از معنای عمیق خود را منتقل نکند، به احتمال زیاد حاوی جوهر واقعیت و حاصل کشفی زیبایی شناسانه نیست. در چنین کارهایی نمایش سازان تلاش می کنند با تردستی و با کمک همه تمهیدات نمایشی مجموعه ای پیچیده و احتمالاً با مضمونی بی ارزش را به جای هنر قالب کنند. البته گاهی صحنه پردازی ها، قالب ها و فرم های زیبایی خلق می شود که به طور کلی و در طول زمان در خدمت تعالی هنر خواهد بود.

س - شما گفتید تئاتر نگاهی همه جانبه تر و اجتماعی تر به نمونه رفتارها و نمونه موقعیت ها دارد. منظور این است که ادبیات و سینما نمی توانند به مضامین اجتماعی پردازند؟ و یا سوژه ای را به طور همه جانبه نشان دهند؟

ج - موضوع مضامین نیست. اختلاف تئاتر با سایر هنرها در چیز دیگری است. شاید آن طور که دیگران هم گفته اند، این اختلاف، در نفس تماشاگران است. در مورد ادبیات، خواننده اثر به تنهایی با آن مواجه می شود. در صورتی که نمایش به طور جمعی بر روی تماشاگران اثر می گذارد و تماشاگران هم روی هنرمندان و حتی تماشاگران روی یکدیگر. نظریات و احساسات همه حاضران روی هم اثر می گذارد. شاید بشود گفت کار هنری آماده خلق در حضور تماشاگران پرداخت، کامل و عرضه می شود.

نمایش حتماً نیاز به تماشاچی دارد. فعالیت و تجربه‌ای شخصی نیست که هنرمند در اتاق در بسته آن را خلق کند و هنرپذیر هم در اتاق در بسته آن را مطالعه یا تماشا کند و یا به آن گوش کند. نمایش هنری است که پایه و اساس آن توسط نمایشنامه‌نویس ریخته می‌شود، سپس توسط گروه هنری همه جانبه شده و ساختمانی بر روی آن بنا می‌شود. آن‌گاه در هنگام عرضه تحت تأثیر تماشاچیان روح در آن دمیده، پرداخت و کامل شده و در همان حال در باره آن قضاوت می‌شود. هنر سینما با وجود آن که در حضور تماشاچیان انبوه عرضه می‌شود، به اندازه هنر نمایش اجتماعی نیست. در واقع تماشاچیان کار آماده و ساخته و پرداخته‌ای را تماشا می‌کنند. فیلم اثر تماشاچیان را در خود ندارد.

در تئاتر وقتی هنرمندان و تماشاچیان رو در روی هم قرار می‌گیرند و موقعیت‌ها و رفتارهای نمونه‌ای را با هم مرور می‌کنند، همه با هم به یک همدلی، تجربه مشترک و اطمینان جمعی می‌رسند و به خلق ارزشی نایل می‌شوند که حاصل فعالیت جمع است.

نمایش مثل همه هنرها تلاشی است برای سهیم کردن هنرپذیر در احساس لذت ناشی از یک کشف زیبایی‌شناسانه. فروتنانه‌ترین شیوه دعوت از تماشاچیان برای شرکت در یک تجربه مشترک، در یک لذت مشترک است. لذت سیر در یک فضای نسبتاً نو. لذت نقادی واقعیت و تلاش برای بیرون کشیدن جوهر واقعیت و یک کشف زیبایی‌شناسانه. (مشابه تلاش یک دانشجوی ریاضیات که پس از حل یک مسئله بغرنج، سعی می‌کند راه‌های پیچیده‌ای را که او را به جواب رسانده، برای دوستانش شرح دهد و آن‌ها را با زیبایی‌های کشف راه حل آشنا کند. در این بین زوایای دیگری هم دیده می‌شود و همه با هم به طور مشترک از زیبایی کشف لذت می‌برند.)

سالن نمایش یک مدل کوچک از جهان است. سالن نمایش جایی است که گروهی برای مدتی کوتاه، روند زندگی روزانه خود را قطع می‌کنند، از زندگی فردی خود خارج می‌شوند تا به طور جمعی به رخدادی نگاه کنند و آن را بررسی کنند. جایی که تماشاگران ساعتی به طور گروهی و اجتماعی زندگی

می‌کنند تا حال و روز آدم‌هایی را در موقعیت‌هایی مشخص، با نگاهی نو - نه آن چنان که در زندگی روزانه نگاه می‌کنند و می‌بینند - ببینند.

سالن نمایش جایی است که در آن نگاهی آگاهانه و فیلسوفانه به رخدادی نمونه و رفتارهایی نمونه انجام می‌شود. جایی است که اگر همه دست اندر کاران با چشم و گوش باز در آن حضور یابند، دادگاهی است. دادگاهی که در آن هر لحظه همه به قضاوت خود و دیگران می‌نشینند و از این دادگاه در حالی بیرون می‌آیند که سیستم فکری آن‌ها منظم‌تر و منسجم‌تر شده، احساساتشان لطیف‌تر شده و نسبت به هموعان احساس نزدیکی و همدلی بیش‌تری می‌کنند. اگر اثر هنری پخته و ناب باشد، موجب خواهد شد همه مسئولانه‌تر با دنیا برخورد کنند. همه در جستجوی راه‌های بهتر، زیباتر و مؤثرتری باشند. چرا این طوز شد؟ شاید می‌شد رفتار بهتری داشت. شاید می‌شد راه بهتری یافت. شاید بشود ...

همین جستجو و حرکت برای یافتن راه‌های نو و رفتارهای دیگر، راه‌ها و شیوه‌های نو را ایجاد خواهد کرد و رفتارهای دیگر را محتمل خواهد ساخت. شیوه‌های نو زاده نیازند. تا نیاز احساس نشود، خلق نمی‌شوند. رفتارهای نو هم به همین ترتیب.

به این ترتیب انسان نو می‌شود. نگرش انسان نو می‌شود و همه این‌ها در مقیاس فردی، بلکه در سالن نمایش در بین تماشاگران. هنر تأثیر می‌تواند نیازها را بر ملا کند و ضرورت خلق نو را.

س - شما مکرراً از نو حرف می‌زنید. وقتی نمی‌دانیم آن چه زاده می‌شود چیست، آیا دل بستن به آن عاقلانه است؟ آیا آن چه مورد نظر شماست نو برای نو نیست؟

ج - زیبایی‌اش در همین است. نو نشان دهنده وسعت دید و احترام و اعتماد به انسان است. بله، قبل از آن که نوزاده شود، در مورد آن اطلاعات دقیقی وجود ندارد. نوزاده می‌شود و رخ می‌نمایند. نوزاده نیاز است. نیازی همه گیر. نیازی بنیادین. چیزی می‌جوشد، نطفه‌ای رشد می‌کند. انتظار و انتظار، تا

کالبدی قدیم که توان خفه کردن نور را نداشته، دریده می‌شود و نو خلق می‌شود. نو پا به دنیا می‌گذارد. خلاقیت حتماً نیازی را برآورد می‌کند و حاصل تعادل عقل و دیوانگی است.

س - تعادل عقل و دیوانگی؟

ج - اگر همه آن چه را که تطابق و هماهنگی با محیط، مصلحت اندیشی و اشراف بر گنجینه فرهنگ بشری و روح جهان است، عقل بدانیم و عدم تطابق با محیط، ناسازگاری با بسیاری از معیارهای موجود و درافتادن با آن‌ها، دل به دریا زدن و ریسک کردن را دیوانگی، پس از کلنجارهای جانانه بین عقل و دیوانگی، آن دو با هم به تعادل می‌رسند و از هماهنگ عمل کردن آن دو، راهی به جلو باز می‌شود و با بررسی آن چیز در حال جوشش سرریز می‌کند و آن نطفه‌رشد کرده و بالیده، یعنی نو، زاده می‌شود (خلاقیت). نو زاده می‌شود و دیوانه و عاقل برایش هلله می‌کنند.

اگر به واقعیت‌های دنیا نگاه کنیم می‌بینیم این روندی دائمی است که زندگی و زنده بودن بسته به آن است. همین جا بگویم که زیباترین شکل، جان جانان و قلب تپنده همه پدیده‌های طبیعت و اجتماع است. زیباترین شکل سبز شدن، زرد شده و فروریختن، خاک شدن و از نو سبز شدن است. نسل اندر نسل.

به همین دلیل همه همواره در پی آینده‌ای هستند که هر لحظه ویران می‌شود و نویی سربرمی‌دارد. نویی ناپایدار.

در خلق بسیاری از نوها، ذهن پویا و ناآرام هنرمندان مؤثر بوده، هست و خواهد بود

س - با وجود آن که از مسیر اصلی بحث که نمایش است منحرف می‌شویم، اما این اشتیاق برای نو موجب نمی‌شود تا پدیده‌هایی مانند فاشیسم یا نازیسم رشد پیدا کنند؟ آیا هر چیز رو به رشدی که احیاناً نیازی را هم برآورده می‌گند، از احترام و مرتبه والایی که برای نو قائلید، برخوردار خواهد شد؟

ج - حتماً در میان میوه های یک درخت سیب، سیبب معیوب را دیده‌اید؛ کودکی عقب افتاده، درختی که در میان جنگلی سرسبز خشکیده شده؛ یا شنیده‌اید که فضاییمای چالنجر علیرغم محاسبات و کار دقیقی که روی آن شده بود، دقیقی پس از پرتاب منفجر شد.

همه سیستم‌ها دارای خطاها یا اشکالات غیر قابل اجتناب هستند. رشد غده سرطانی، تولد فرزندی ناقص یا هر نوع اشکال در سیستم‌های زنده، غیر زنده یا اجتماع، احتمال بروزی دارد که نباید نادیده گرفته شود.

مسلماً با کاربرد علم و روش‌های خردمندانه و کنترل هوشمندانه می‌توان خطاها و نقایص را به حداقل رساند. مثلاً برای آن که میزان تولد کودکان ناقص پائین آید، باید میزان ازدواج‌های فامیلی کم شود. یا همه، مخصوصاً زوج‌هایی که نسبت فامیلی دارند، زیر نظر و با مشورت پزشک متخصص صاحب فرزند شوند. در حالی که با روش‌های ناآگاهانه حتی ازدواج‌های فامیلی تبلیغ هم می‌شوند.

در مورد فاشیسم و نازیسم هم می‌توان گفت چنین پدیده‌هایی در زمره عیب‌ها و خطاهای سیستم اجتماعی هستند. از طرف دیگر نو همواره کشفی یا راه تازه‌ای است در جهت رفع گیر یا گرهی در زندگی انسان و وسیع کردن امکانات انسان، نه یک انسان بخصوص یا یک گروه بخصوص. نو در جهت زندگی است. فاشیسم و نازیسم هیچ گاه نو نبوده‌اند. مبانی فکری آن‌ها از گذشته‌های دور در زوایای فکر و ذهن افراد و گروه‌های انسانی وجود داشته و متأسفانه هنوز هم وجود دارد.

امتیاز و قدرت در یک زمینه میل دارد به زمینه‌های دیگر گسترش یابد تا به قدرت کامل و امتیازات همه‌جانبه و وسیع تبدیل شود. از برتری‌ها و امتیازات ابتدایی قدرت بازو و زیبایی گرفته تا ثروت و اسلحه. این میل به گسترش قدرت نزد افراد بی‌فرهنگ که فاقد روشن بینی هستند و به انسان و هستی به طور همه جانبه و عمیق نگاه نمی‌کنند قوی‌تر است. در طول تاریخ انسان‌های بزرگواری

که با وجود برتری در زمینه‌های عقلانی (علمی، فلسفی، هنری) از این امتیاز در جهت کسب قدرت و امتیازهای همه جانبه استفاده نکرده و نمی‌کنند، لایه نازکی از روشن بین‌ترین و وارسته‌ترین افراد بوده‌اند. به هر حال با روش‌های خردمندانه، علمی و با استفاده از همه نیروهای کارآمد و با نظارت دائمی، می‌توان از گسترش بی‌رویه امتیازات و قدرت انسان‌ها و گروه‌ها جلوگیری نمود.

رشد فاشیسم و نازیسم در جهت رفع نیازهای (و هم سو با منافع) گروه‌های خاصی از جامعه بوده است نه در جهت زندگی و بهبود شرایط انسان. رشد چنین پدیده‌هایی نتیجه فقدان و یا ضعف کنترل هوشمندانه و اداره بخردانه جامعه است که با روش‌های مدیریتی کهنه - روش‌های متمرکز و با استفاده از هرم قدرت و بدون نظارت دائمی همواره خطر آن وجود خواهد داشت. آن چه مسلم است هیچ‌کس برای رشد غده سرطانی هورا نمی‌کشد و عقل سلیم برای فاشیسم مرتبه‌الایی قائل نخواهد شد.

س - آیا از هنر، مخصوصاً تئاتر باید توقع نجات بشریت را داشت؟

ج - بعضی از عبارات‌ها کلیشه شده‌اند، بدون آن‌که به کنه معنای آن‌ها توجه شود. یکی از آن‌ها نجات بشریت است. هم کسانی که از چیزی یا کسی توقع نجات بشریت را دارند با خشک‌اندیشی به بخشی از مسائل زندگی نگاه می‌کنند و هم مخالفین آن‌ها. چندی قبل یک فیلم آموزشی از تلویزیون پخش شد که فوق‌العاده زیبا و جالب بود. در این فیلم نشان داده می‌شد که ساختمان استخوان متخلخل است، نه توپر و مدام در حال تغییر و دگرگونی است. همیشه هم با توجه به امکانات در حالت بهینه؛ تا ضمن داشتن کم‌ترین وزن، بیش‌ترین مقاومت را دارا باشد. استخوان همیشه مشغول جذب و یا آزاد کردن کلسیم است تا اگر در بخشی از بدن نیاز مبرم به کلسیم وجود داشت، تا رسیدن آن از خارج، نیاز آنی رفع شود.

وقتی استخوان، کلسیم یعنی ماده اساسی وجود خود را آزاد می‌کند، کسی نمی‌گوید چه استخوان ایتارگری! چه نجات دهنده‌ای! وقتی تغییر می‌کند و ساختار

خود را بسته به شرایط بدن انسان دگرگون می‌سازد، کسی نمی‌گوید چه استخوان بوالهوسی! استخوان با درک استخوانی خود می‌داند که برای بقای بدن لازم است چنین کند.

در زندگی اجتماعی هم انسان‌ها عمدتاً نشان داده‌اند که نسبت به کل مجموعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند به همین ترتیب عمل می‌کنند. بدون آن که مدعی شوند دارند بشریت را نجات می‌دهند. همه چیز و همه اجزای در خدمت زندگی! همه عملیات و خدماتی که در مسیر زندگی بشر انجام شده و می‌شود، ذره ذره و قدم به قدم به وسیله انسان‌ها انجام شده. با یک حرکت بشکن مانند و جادویی نمی‌توان بشریت را نجات داد. همه ارزش‌ها ذره ذره روی هم جمع شده و گنجینه فرهنگ بشر را ساخته. همه پیشرفت‌های انسان (توسعه و پیشرفت تکنولوژیک بخشی از آن است)، یعنی مهم‌ترین معیار برای نجات بشر از حرکات و رفتارهای اجباری و محدود برای زنده بودن، و بردن انسان به میدان‌های با امکانات وسیع تر و آزادی عمل بیش تر، به همین طریق صورت گرفته.

اگر نه آگاهانه، تقسیم کار طبیعی و هوشمندانه‌ای برای پیشرفت در زمینه‌های مختلف حیات بشری انجام شده. در میان این گونه‌گونی فعالیت‌های بشری، نتاثر مثل هر هنر دیگری، دایره پیمایش انسان را وسیع می‌کند. کمک می‌کند تا سیستم فکری و فلسفی انسان منسجم تر گردد و ساختار هماهنگ‌تری یابد.

سیستم فلسفی، چیزی بسیار بزرگ‌تر از ایدئولوژی، سیاست یا جانبداری از این گروه و آن گروه است. سیستم فلسفی یعنی قدرت تجزیه و تحلیل و پردازش اطلاعات. یعنی پی‌گرفتن چراها و چگونه‌ها. یعنی جستجو برای یافتن بهینه‌ها. یعنی بهترین‌ها با توجه به همه عوامل و همه جوانب. از آن‌جا که عوامل و جوانب در حال تغییرند، سیستم فلسفی یعنی پویا بودن و قدرت درک خود و محیط خود؛ قابلیت حرکت و داشتن جسارت جهت تغییرات مناسب. سیستم فلسفی یعنی خلاقیت. خلاقیت یعنی زایش نو. برای خلاقیت باید کالبدی را شکافت و از میان آن چه هست، به فضایی زیباتر، مصفا تر و بازتر، با امکانات

وسیع‌تر پا گذاشت.

هر کس با توجه به امکانات و وسع خود همواره در حال حرکت و در تکاپو برای یافتن بهینه‌هاست. تفاوت آدم‌ها در حد و حدود امکانات و توانایی‌ها و دامنه‌بُینش آن‌هاست. با وجود آن که رویهم‌رفته امکانات انسان‌ها رو به فزونی است، و با وجود آن که برخی اختراعات و اکتشافات تغییرات چشمگیری در زندگی بشر ایجاد کرده، چه عاملی و چه کاری می‌تواند ادعا کند که موجب نجات بشریت بوده یا خواهد بود؟ آیا با توجه به ابعاد بیشمار زندگی انسان، یک پل، یک مزرعه، یک کارخانه، یک تابلو نقاشی یا یک نمایش می‌تواند زندگی بشر را از این رو به آن رو نماید؟ حال آن که مجموعه همه این عوامل هر روز زندگی بشر را پربارتر می‌سازد.

س — وقتی همه (عمدتاً) در حرکت هستند و در تکامل و زیباتر شدن زندگی نقش دارند، حالا اگر نخواهیم دامنه کارمان را وسیع بگیریم و فقط بخواهیم به هنر پردازیم، وقتی همه انواع هنر را هم (عمدتاً) مثبت ارزیابی می‌کنید، یعنی این که شما بین سبک‌های مختلف هنری و هنر طبقات مختلف تفاوتی قائل نیستید.

ج — مسلماً تفاوت دارند؛ بسته به آن که با چه دیدی به آن‌ها نگاه کنیم. ژان پل سارتر می‌گوید برای تماشاگر بورژوا حرفی ندارد. او نمایشنامه‌نویسانی چون بکت و یونسکو را متعلق به طبقه بورژوا می‌داند. سؤال من این است که آیا یونسکو که به زعم سارتر (و همین طور خود من) همه دغدغه‌هایش و محتوای آثارش عمیقاً و اساساً بورژوایی است، دایره‌بُینش من غیر بورژوا را وسیع نمی‌کند؟ دنیا و مسائل انسانی آن قدر بزرگ و وسیع است که از پروست تا برشت، از سعدی تا هومر، از رودکی تا بتهوون، هر یک گوشه‌ها و وجوهی از زیبایی‌ها و دیدنی‌ها را در معرض دید ما قرار می‌دهند. و هر یک به سهم خود، ما را پربارتر می‌سازند. اگر هر هنرمندی را به دلیلی حذف کنیم، در واقع خود را از بسیاری از دیدها محروم کرده‌ایم.

س — شما معتقدید که تئاتر و به طور کلی هنر، نیروهای تعقلی هنرپذیر را فعال

می‌کند، از نظر شما جای احساسات در هنر کجاست؟

ج - بسیاری از آثار ادبی و نمایشی با تحریک احساسات هنرپذیر و فعال کردن سیستم عصبی او، هنرپذیر را با خود می‌کشاند تا به او نشان دهند که بعد چه شد و شناختی حسی در او ایجاد می‌کنند و با تکیه بر احساسات و عواطف می‌خواهند شوری را منتقل کنند، یا پاکی ایجاد نمایند که خیلی خوبست.

حتی برخی از هنرمندان از خلاقیت‌های غیر عقلایی حرف می‌زنند. کسانی هم از جریان آزاد خیال و احساس در هنر دم می‌زنند. هر یک از این انواع جا و ارزش خود را دارد. کسانی هم هستند که هنرپذیر را به جایی می‌کشاند تا خود جستجو کند که چرا چنین شد؟ چه راه دیگری می‌توان یافت؟

زنده نگه داشتن این تشنگی از انسان یک فیلسوف می‌سازد. انسانی که آگاهانه با زندگی برخورد می‌کند. این گروه هم جای خود را دارند.

با توجه به پیچیدگی دنیای کنونی، هیجان و احساسات و عواطف لازم و ضروری است اما کافی نیست. بدون فکر و بدون سیستم فلسفی، احساسات و عواطف راه به جایی نخواهند برد.

از طرفی همه آثار شبه هنری که خواب‌کننده‌اند و یا در جهت مخدوش کردن ذهن هنرپذیر عمل می‌کنند، با تکیه بر احساسات و هیجان و خفه کردن قدرت تمییز هنرپذیر او را فریب می‌دهند. چنین آثاری نمونه رفتارهای غیر واقعی را به جای واقعی قالب می‌کنند؛ موقعیت‌های غیر واقعی را به جای نمونه‌های واقعی و رفتارهای بیمارگون با احتمالی ضعیف را به جای رفتارهای عادی جا می‌زنند. با برابر نهادن ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، همه معیارها را می‌شکنند. به عنوان شکستن تابوها، ارزش‌ها را هم زیر سؤال می‌برند و آلوده می‌کنند. حاصل زندگی بشر روی کره خاک را به تمسخر می‌گیرند. امید را در دل انسان خفه می‌کنند. میل به جستجو برای یافتن راه‌های نورا کور می‌کنند. زیرا در این آثار همه چیز به تمسخر گرفته شده، همه راه‌ها مساوی و یکسان نموده شده، همه راه‌ها و عملکردها جهت فریب و ناشی از حقارت و پستی و منفعت طلبی

شخصی نشان داده شده. و همه این‌ها فقط از طریق هیجان و احساسات (و نه تفکر و تجزیه و تحلیل) صورت گرفته. به عبارتی روح هنرپذیر تسخیر شده است. (بدون کلنجا‌های لازم که موجب رشد و ارتقاء وی خواهد بود).

هنر واقعی هم با بهره‌گیری از احساسات و هم تعقل، با بررسی رفتارهای انسانی در موقعیت‌های عادی تا بحرانی، قدمی اساسی در راه مدل‌سازی رفتارها برداشته است.

این مدل‌سازی اهمیت بسیاری دارد. با وجود آن که انسان موجودی ایستا نیست و روحیاتش تغییر می‌کند و ساختمان فکری و احساسی‌اش در طول زمان دگرگون می‌شود، حد و حدود توانایی‌ها و امکانات بشری و شناخت رفتارهای انسانی، به او این امکان را می‌دهد تا با شناخت دنیا، خود و امکانات خود، واقعیت را تحلیل کند و با کنترل رفتاری هم از وقوع ناملازمات جلوگیری کند و هم جلورشد ضعف‌ها را بگیرد. انسان می‌تواند دنیا را به بهترین وجه آماده زندگی انسان و خود را به بهترین وجه شایسته زندگی انسانی سازد.

س - وجود ممیزی در کارهای هنری چه معنایی دارد؟ و آیا اصولاً با آن موافقید؟

ج - کار اداره کنندگان یک جامعه (از خانواده، کلاس، مزرعه و کارخانه گرفته تا کشور و دنیا) کنترل انسانی و خردمندانه مجموعه‌ای است که اداره می‌کنند. به طوری که ارزش‌های مجموعه حفظ و تقویت شود؛ از رشد ضد ارزش‌ها جلوگیری و زمینه برای ایجاد و خلق ارزش‌های نو فراهم شود.

زمانی اداره کنندگان موفق خواهند بود که اعضای مجموعه مستقل، پویا و جستجوگر بوده و در حکم بازوهای گردانندگان عمل کنند. یعنی اعضا و گردانندگان هم‌سو و در جهت زندگی حرکت کنند. طبعاً این به معنای اطاعت کورکورانه نخواهد بود. اگر گردانندگان خود را عقل کل بدانند، با توجه به این که صاحب قدرت هم هستند، به جای همه تصمیم می‌گیرند و می‌گویند ارزش چیست و ضد ارزش چیست. در نتیجه بر ضد کار اصلی خود عمل می‌کنند. یعنی این ضد ارزش را که قدرت حرف اول را می‌زند و نه حق، ایجاد و تقویت

می‌کنند. هم چنین در جهت خفه کردن نو قدم برمی‌دارند.

عکس‌العمل طبیعی انبوه اعضای مجموعه‌ای که گردانندگانش چنین می‌کنند، این است که پس از یک دوران اطاعت کورکورانه، شروع می‌کنند به شکستن همه قیدها، همه قوانین و همه تابوها. و وقتی حرکتی عمومی و همه‌گیر شد، خشک و تر با هم می‌سوزند. ارزش‌ها هم همراه خرافه‌ها و ضد ارزش‌ها تضعیف می‌شوند.

یکی از مهم‌ترین ابزارهایی که می‌تواند به اعضای مجموعه و گردانندگان آن کمک کند تا موانع را از سر راه شکوفایی و توسعه و تقویت ارزش‌ها بردارد، هنر است. مضامین نو، گیرهای موجود در روابط انسان‌ها که موجب بروز و رشد ضد ارزش‌ها خواهد شد، زشتی‌ها، زیبایی‌ها، فریب‌ها، تضادهای موجود، نقاط ضعف، نقاط قوت، روحيات مختلف و ... همه در آثار هنری وجود دارد.

وجود ممیزی غیر هوشمند و غیر آگاه، در واقع فقط هنرمندان را خفه نمی‌کند، امکان زاده شدن نور را ضعیف می‌کند. از کهنه در مقابل نو حمایت می‌کند. همه اعضای مجموعه و گردانندگان را از وجود بهترین چشم‌ها و بهترین یاورها برای تمییز خیر و شر و ارزش و ضد ارزش محروم می‌سازد. از فعالیت کسانی جلوگیری می‌کند که به شکفتن انسان عشق می‌ورزند.

س - یعنی انواع کارهای هنری آزاد باشند؟

ج - همه جور کاری از ساده تا پیچیده، از مضحکه و روحوضی تا کارهای سنگین، همه برای جامعه لازم است. برای اداره امور نمایش باید تمهیدات سنجیده‌ای در نظر گرفت تا تعداد سالن‌های موجود و امکانات نمایشی، با نسبتی مناسب در اختیار گروه‌های مختلف که کارهای متفاوتی عرضه می‌کنند، قرار گیرد. این طور نباشد که کلیه امکانات در اختیار مبتذل‌ترین‌ها که گاه ضد ارزش هم ایجاد و در جامعه پخش می‌کنند، قرار گیرد. کاری که معمولاً در مدیریت‌های ضعیف و به وسیله مدافعان کهنه انجام می‌شود.

س - چرا؟

ج - آثار پیش پا افتاده و مبتذل هیچ فشاری به کسی وارد نمی‌کنند و هیچ اندیشه‌ای را بر نمی‌انگیزانند. آن دسته از مدیران امور نمایشی که نمی‌توانند مسئولیت کار خود را بر عهده گیرند و از بازخواست در باره‌ی نو و نمایندگان نو می‌هراسند، و فلسفه‌ی کار و مسئولیت خود را درک نمی‌کنند، ترجیح می‌دهند با کارهای مبتذل، نمایش‌های عشقی پیش پا افتاده، خواستگاری‌های تکراری، نمایش‌های سر تا پا خشونت، کشتار، لمپن بازی، نمایش‌های عرفانی هفت شهر عشقی آبکی و سوژه‌هایی از این دست، که به هیچ جای دنیا بر نمی‌خورد، (حمایت از کهنه در برابر نو) امور خود را بگذرانند و وارد مضامینی که موقعیت‌های واقعی زمان ما و رفتارهای نمونه واقعی را بررسی می‌کنند، نشوند و از ارائه‌ی حرف‌ها و نظریه‌های نو جلوگیری نمایند تا به خیال خود خود را حفظ کنند.

حتی آثار با مضامین تکراری هم چنانچه با آموزش و ویرایش از ابتدال بیرون کشیده شود و نادیده‌های حوزه‌های مربوطه را نشان دهند، لازمند. اما نمایش‌های بهتر در جهت ارائه و ترویج بهترین و زیباترین جنبه‌های فرهنگ خودی و فرهنگ جهانی و نیازهای نو و انتظار برای نو هم باید امکان نمایش پیدا کنند.

س - سئوالم را تکرار می‌کنم: یعنی می‌گویید همه‌ی انواع کارهای هنری آزاد باشند؟ فکر می‌کنید عملی است؟

ج - خلق و عرضه‌ی آثار هنری مثل همه‌ی تولیدات دیگر نیاز به امکانات دارد. آزاد بودن همه‌ی انواع کارهای هنری یعنی امکانات مساوی برای همه‌ی آنها. در عمل امکانات مساوی در اختیار همه قرار نمی‌گیرد. اما این طور نیست که امکانات بیش‌تر در اختیار آثار با کیفیت بالاتر قرار گیرد. این وارونگی تا حدی طبیعی و تا حدودی هم حاصل سودجویی و غیر مسئولانه برخورد کردن با مسائل فرهنگی است.

هر نوع کار هنری خواستاران ویژه‌ای دارد و در جهت منافع و خوشایند گروه‌ها و قشرهای بخصوصی است. بسته به قدرت این گروه‌ها، امکانات هنرمندان

مختلف متفاوت است. جدیدترین تکنولوژی‌ها و بیش‌ترین امکانات در خدمت کسانی قرار می‌گیرد که آثار شبه هنری و مبتذل تولید می‌کنند. آثاری که در بهترین حالت فقط سرگرم کننده‌اند.

این آثار اعم از موسیقی، فیلم، تئاتر و ادبیات با جدیدترین شیوه‌های تبلیغی، با رفتن روی ماهواره، اکران، صحنه و ... در تیراژ وسیع پخش می‌شوند و اکثریت مردم را بدون آن که بدانند، تحت تأثیر قرار می‌دهند و تسخیر می‌کنند.

در مقابل هنرمندانی که سعی می‌کنند از ابتذال فاصله بگیرند، در بیشتر مواقع نه فرصت تجربه اندوزی می‌یابند، نه امکان تکامل. گاهی حتی امکان عرضه کارهای خود را هم نمی‌یابند. آن دسته از هنرمندان هم که با سماجت و در موقعیت‌های بخصوص و با مانورهای بخصوص در جامعه مطرح می‌شوند، کارشان هیچ‌گاه از نظر تیراژ به پایه آثار شبه هنری و مبتذل نمی‌رسد. (تیراژ آثار اکبر رادی و مخملباف را با آثار فهیمه رحیمی و فیلمسازان مبتذل مقایسه کنید.) ممکن است گفته شود نظر مردم است که تعیین کننده است. این حقه کثیفی است که به کرات به کار گرفته شده است. مردم درباره چیزی که نمی‌دانند، چه نظری می‌توانند داشته باشند؟

هنرمند خود بهتر از همه می‌داند برای چه گروه‌ها و قشرهایی به خلق اثر می‌پردازد. هنرمند تیراژ آثار خود را می‌تواند تخمین بزند. بر مبنای آن، در حد معقولی توقع امکانات و همراهی دارد. چنانچه توقع وی جهت همراهی و امکان عرضه اثر هنری برآورده نشود، نشانه ناهنجاری جدی در مسائل فرهنگی جامعه است. (یکی از نشانه‌های پیشمار)

به اعتقاد من چند گروه مسئول این ناهنجاری هستند:

۱- مدیران و مسئولین امور فرهنگی که باید کار اداره و کنترل خردمندان امور فرهنگی و هنری جامعه را انجام دهند.

۲- ناشرین و مدیران رسانه‌های گروهی (صدا و سیما، روزنامه‌ها و مجلات)

۳- منتقدان، روشنفکران و خود هنرمندان

جهت از بین بردن این ناهنجاری، این سه گروه باید با همکاری و همفکری یکدیگر راهی مناسب بجویند. غیر از تبادل نظر و کار دلسوزانه گروهی، راه دیگری وجود ندارد.

در جامعه‌ای که از نظر فرهنگی ناهنجاری وجود دارد، وجود ممیزی ناهنجاری را تشدید می‌کند. (لبه تیز سانسور همیشه متوجه آثار متریقی تراست.) و جالب این جاست که وقتی ناهنجاری وجود دارد برداشتن ممیزی هم ناهنجاری را تشدید می‌کند.

س - برداشتن ممیزی، ناهنجاری را تشدید می‌کند؟

ج - وقتی ممیزی وجود دارد، با وسواس جملات غیر مجاز کتاب‌ها قیچی می‌شود. صحنه‌های غیر مجاز فیلم‌ها بریده می‌شود. به سوژه‌های ممنوع اجازه انتشار داده نمی‌شود و در همان حال مستهجن‌ترین فیلم‌ها، مبتذل‌ترین آهنگ‌ها و ... از طریق شبکه قدرت و مخفی قاچاق با وسعت و گستردگی غیر قابل تصویری بین مردم پخش و منتشر می‌شود.

جالب این جاست که دامنه سوژه‌های ممنوع برای عرضه فیلم و سریال آن چنان وسیع و گسترده می‌شود که دست آخر فقط فیلم‌ها و سریال‌های جنایی و پلیسی امکان عرضه پیدا می‌کنند. آن چنان که هر شب از طریق تلویزیون شاهد کشته شدن چندین نفر در هامبورگ، فرانکفورت، میلان و پاریس هستیم و نگران از این که گروه‌های کثیر زحمتکش، دانشمندان، مهندسان و هنرمندان این شهرها که تمدن و پیشرفت جامعه خود را موجب شده‌اند، به نوبت در صف قاتلان یا مقتولان قرار گیرند.

ممیزی با وسواس بی مانند خود، خشونت، قتل و کشتار را به صورت امری روزمره در آورده. این‌ها همه ناهنجاری‌های فرهنگی جامعه را تشدید می‌کند. کسی که با دلسوزی به مسائل فرهنگی نگاه می‌کند، وقتی سوار وسائل نقلیه عمومی می‌شود و آهنگ‌های مبتذل و شعرهای مبتذل‌تر را می‌شنود، وقتی مقابل تلویزیون سریال‌ها و فیلم‌های خودی و یا آن‌هایی را که از ماهواره پخش

می‌شوند می‌بیند، نگران این ناهنجاری خواهد شد و با خود خواهد گفت بالاخره باید چاره‌ای اندیشید.

س - چاره‌اش برداشتن ممیزی نیست؟

ج - وقتی ناهنجاری وجود دارد، برداشتن نسنجیده ممیزی موجب می‌شود امکانات محدودی هم که برای عرضه علنی وجود دارد، در اختیار آثاری قرار گیرد که در شرایط وجود ممیزی از طریق شبکه نیرومند قاچاق در جامعه پخش می‌شدند. آن‌ها با قدرت تمام به صحنه‌های اکران عمومی و کانال‌های تلویزیونی حمله خواهند کرد و باز هم چیز زیادی نصیب هنرمندان به دور از ابتدال قرار نخواهد گرفت. زیرا ناهنجاری وجود دارد.

باید کاری هوشمندانه، خردمندانه و با سعه صدر انجام شود. باید جور دیگری ببینیم و ببانددیشیم. باید چشم‌ها و ذهن خود را به افق‌های تازه‌ای ببریم که در آن واقعاً همه امکان کار، مشارکت و عرضه نظریات و آثار خود را داشته باشند. برای هر مشکلی از صاحب‌نظران کمک بگیریم و ...

س - شما مکرراً از ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها صحبت کرده‌اید، ارزش چیست؟

ج - آن چه در طول زمان و سراسر کره خاک مفید بودن، زیبا بودن، مفرح بودن و در جهت زندگی بودن آن مکرراً به اثبات رسیده و یکی از نیازهای رو به فزونی بشر را برآورده می‌سازد؛ مثل کار، هنر، علم، صنعت، ورزش، زندگی مشترک و بر مبنای عشق، برابری و احترام زن و مرد، عدالت، رفاه، قانون، آزادی، رعایت کرامت انسان و ...

چیزی که در طول تاریخ توانسته باشد خود را به عنوان ارزش جا بیاندازد، ریشه‌دار و قوی است. اگر احیاناً اشکالی در حول و حوش ارزشی دیده شود، دلیل زیر سؤال رفتن اصل آن ارزش نخواهد بود. ارزش‌ها هم در طول زمان بسته به شرایط و همراه با بقیه تغییرات، حک و اصلاح شده و ملایم‌تر می‌شوند.

مثلاً مسکن نیازی را رفع می کند، اما با توجه به جمعیت میلیاردي، گسترش مسکن های کوتاه و پخش شده در سطح در شهرهای بزرگ، ضد ارزش است و موجب اتلاف انرژی و امکانات و کم شدن فضای سبز خواهد شد. برای تأمین مسکنی در خور انسان قرن بیست و یکم، باید فرم های راحت، چشم نواز و با صرفه اقتصادی مد نظر کارشناسان قرار گیرد.

عشق نیاز است. چنانچه سکس که جزئی از آن است، به جای عشق قالب شود، ضد ارزشی پا می گیرد. حال آن که سکس هم جای خود را دارد. زندگی مشترک زن و مرد بر مبنای عشق و برابری ارزش است؛ ضمن آن که اگر شرایط لازم برای چنین زندگی فراهم نشود، ضد ارزش های بسیاری آفریده می شود. به بهانه این ضد ارزش ها که مضمون بسیاری از آثار هنری هم هست، نمی توان روی عشق ضربدر کشید.

یا ارزش ساده ای مثل تغذیه: همه می دانند که غذای مناسب یکی از شرایط سلامتی جسم و روان است. ضمن آن که لذت بخش است و موجب نزدیکی روحی افرادی خواهد شد که با هم غذا صرف می کنند؛ ضد ارزش هایی هم خلق کرده. مثلاً در خانه ماندن زنان و عدم شرکت آن ها در کارهای اجتماعی به بهانه تهیه غذا. کسی که با دلسوزی به این امر نگاه می کند، به فکر می افتد که شاید وقت آن رسیده باشد که شکل ایجاد غذا از مرحله تهیه مواد اولیه تا طبخ، متناسب با قرن بیست و یکم طراحی شود. شاید وقت آن رسیده باشد که آشپزخانه ها را از درون خانه ها به جایی در هر محله یا محل های کاری ... منتقل نمود.

یا در زمینه آموزش که یک ارزش است، ضد ارزش های بسیاری وجود دارد. مثلاً آموزش برای گرفتن مدرک، یا کم شدن خلاقیت کودکان با شیوه های آموزش فعلی. نتایج یک آمارگیری نشان می دهد که میزان خلاقیت کودکان ده ساله نسبت به کودکان زیر سه سال ۶۰ تا ۸۰ درصد کاهش می یابد.

در نتیجه وجود ضد ارزش های بیشمار، تمدن حاضر در بسیاری از موارد مردم را

بدون تفکر و تجزیه و تحلیل به دنبال خود می‌کشاند. کار می‌کنند، می‌خرند، زیر بار قسط می‌روند، از رسانه‌های گروهی استفاده می‌کنند، تحت تأثیر تبلیغات قرار می‌گیرند و ... عمری را سپری می‌کنند، بدون آن که روی جنبه‌های مختلف زندگی تأمل کنند. این ناهنجاری است. ناهنجاری‌ها ضد ارزش خلق می‌کنند و ضد ارزش‌ها ناهنجاری. این تشدید تا کجا ادامه خواهد یافت؟

انسان برای آن که در سرنوشت خود مشارکت داشته باشد باید ارزش‌ها را از ضد ارزش‌ها تشخیص دهد.

در غرب یک طغیان نسبتاً وسیع به وقوع پیوسته و مرزهای ارزش و ضد ارزش مخدوش شده. استانداردها و ارزش‌های اخلاقی زیر سؤال رفته. شاید این طغیان پاسخی به همه فشارها و امر و نهی‌های اجتماعی، اخلاقی و مذهبی باشد. (حاصل مدیریت کهنه).

وقتی انتظار می‌رود که گروه‌های کثیر بدون دانستن علت امر و نهی‌ها به آن گردن بگذارند، این اطاعت بی‌چون و چرا به محض پیدا کردن امکان، به پرخاشگری ویرانگر بدل می‌شود. زمانی که حرکتی جمعی شکل می‌بندد، خشک و تر با هم می‌سوزند. هم قید ارزش‌ها شکسته می‌شود، هم ضد ارزش‌ها. بخشی از هنرمندان هم زیر تأثیر جو عمومی، به جای آن که جلودار باشند، خود گرفتار موج می‌شوند. روی موج سوار و مبلغ بی‌مرزی، تابوشکنی بی‌حساب و بی‌معیار بودن دنیا می‌شوند. (آزادگی وارونه)

هنرمند راستین برای ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها حساب جداگانه باز می‌کند. با هشیاری نمی‌گذارد مرزها مخدوش شود. هنرمند راستین خواستار و مبلغ برخورد فلسفی و تحلیلی با دنیا است؛ نه اطاعت کورکورانه. تا همه خود بتوانند سره را از ناسره تمییز دهند. فقط در این صورت است که ارزش‌های واقعی بر جا می‌ماند و به مرور پرداخت می‌شوند و خرافه‌ها و ضد ارزش‌ها به مرور بی‌اعتبار می‌شوند.

عمده‌ترین دیدی که هنر و علی‌الخصوص تئاتر به انسان می‌دهد، دید منصفانه، انسانی و فیلسوفانه به زندگی است. و نه پیروی از مد و تبلیغات.

در برخورد با هر پدیده‌ی نو، نگاه اول متعصبانه است و در جهت آن چه خودی است و موجود. نگاه دوم کنجکاوانه و نگاه سوم می‌تواند خودباخته باشد، یعنی نفی ارزش‌های موجود و پذیرفتن در بست نو؛ و یا نقادانه؛ یعنی پذیرفتن ارزش‌هایی که نو آفریده و افزودن آن به ارزش‌های موجود.

هنر علی‌الخصوص تئاتر حتی در مورد نو، دید نقادانه را انتخاب می‌کند.

س - نمایش موفق چگونه نمایشی است؟

ج - این موضوع بدیهی فرض شده که اثر هنری ارزشی به ارزش‌های جهان می‌افزاید. به گمان من هر ارزش یک ضد ارزش را از میدان به درو یا تضعیف می‌کند. با بدیهی انگاشتن این فرض، نمایشی که در خدمت یک ضد ارزش باشد، حتی اگر با تبلیغ و فریب تماشاچیان از فروش خوبی هم برخوردار باشد، به گمان من موفق نیست.

اگر نمایشی موفق شود چنان تماشاچیان را درگیر نمایش سازد و آن‌ها را چنان در نمایش مشارکت دهد تا هنرمند و هنرپذیر به صورت تنی واحد تجربه کنند و دریابند که موقعیت‌ها و رفتارهایی مورد بررسی قرار گرفت که روزمره‌گی نمی‌گذاشت دریافته شود، یا حادثه‌ای اتفاق افتاد که محتاج دقت بیش‌تری است و عملکردهایی که باید مورد ارزش‌گذاری مجدد و بازنگری قرار گیرد، یا نظریه‌هایی که باید مورد بازبینی قرار گیرد، در این صورت نمایش موفق بوده است.

سالن نمایش و صحنه تئاتر باید آزادترین فضا برای برخورد آرا و نظریات باشد. برای مقابله نو و کهنه. عشق به نو باید از محل خلق اثر هنری بترآود. اندیشه‌های نو، شکستن چارچوب‌هایی که جلوی رشد را می‌گیرند، ایجاد شور و اشتیاق برای غور و بررسی و تأمل، برای حرکت، بازنگری و جستجو حاصل یک کار موفق است.

تمایل به تغییر نکردن و حفظ هر آن چه موجود است، با تمایل به وسعت گرفتن دید و جستجوی نو در تقابل است. حتی یک جریان مثبت و در جهت زندگی، با اصرار در حفظ خود و شرایط موجود به جای ایجاد امکان برای زایش و خلق نو، مرتکب اشتباه می‌شود. درست آن است که به حرکت، وسعت دید و ارزش های نو بیش تر بها داده شود تا خود، حفظ خود و آن چه از خود مایه می‌گیرد.

فرزانه آقائی پور

۱۳۷۶